

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مراتب طولیه وجود

صحبت در مراتب طولیه وجود بود. آنچه که در عالم وجود از حیث رتبه، در سلسله طولیه قرار می‌گیرد از شئون ذاتیه وجود است نه چیزی جدای از او. به عبارت دیگر شدت و ضعف، تقدّم و تأخّر مرتبه وجودی وجود، اولّیت و اولویت علیت و معلولیت از شئون ذاتیه نفس وجود است و جدای از او نیست. وهمینطور - خلافاً للقوم - آنچه که در مرتبه عرضیه قرار می‌گیرد از موجودات و تکلیف وجود، به کیف‌های مختلف، و تکمّم وجود به کم‌های مختلف، و به معروضیت در آمدن وجود، به اعراض مختلفه از شئون ذاتیه وجود است و جدای از وجود نیست.

ریشه تخصّص یا تشخّص یا امتیاز

آنچه که ایشان در اینجا فرموده‌اند این است که: ضرورتی برای این تبدّل وجود ندارد. پس ریشه تخصّص یا تشخّص یا امتیاز چیست؟ آیا همانطوری

که مرحوم آخوند در اسفار علت تخصص و تشخص را، شدت و ضعف و تقدّم و تأخر می‌دانند است، و یا علت تخصص و تشخص در سلسله عرضیه، عبارت است از عوارضی که منبعث از ماهیات می‌شود؟ گرچه در مرحله وجود خارجی، اتحاد هوهوی و اتحاد ماهوی و تعینی، به حمل شایع دارند. البته در صورتی که اعراض را لاشرط فرض کنیم.

اعراض به اعتبار عقل و تأمل عقلی بر دو قسم

هستند

چون اعراض به اعتبار عقل و تأمل عقلی بر دو قسم هستند. گاهی اوقات اعراض را؛ و بطور کلی انواع را، حصول صورت و ماده را، لاشرط فرض می‌کنند که در آن صورت در قضایای حملیه اتحاد با موضوع دارند مثل اینکه می‌گویند «زید متکّم، زید متکیف» «الانسان متکّم و متکیف» «الانسان مضاف، الانسان ذو مکان، الانسان ذو زمان، فی زمن»، این زمان و مکان و اعراضی که در اینجا عارض بر موضوع است در صورتی که، لا بشرط اخذ بشود

می‌تواند عَرَضی واقع بشود یعنی عرضی خارج
محمول مثل «زید قائم» که قائم اتحاد خارجی با آن
زید در عالم خارج دارد، اما از نقطه نظر ماهوی، بین
آنها تفاوت وجود دارد.

اما اگر اعراض را بشرط لا اخذ کردیم یعنی
نفس عرض را به عنوان عرضیت بدون حمل او بر
موضوع در نظر گرفتیم، یعنی او را تنها و بدون
موضوع فرض کردیم و برای او حساب جداگانه‌ای
باز کردیم و یک معنای استقلالی تصور کردیم. در
این صورت بر موضوع حمل نمی‌شود مگر به حمل
مواطاه و اشتقاق و امثال ذلک. مثل اینکه فرض کنید
در «زیدٌ عدلٌ» می‌گوئیم «زید ذو عدل» چون عدل،
بشرط لا اخذ شده و «زید عدل» معنا ندارد مگر اینکه
عدل را به معنای عادل بگیریم.

در هر صورت اعراض، که بشرط لا اخذ
شده‌اند و به لحاظ استقلالی به آنها نگاه می‌کنیم و
وقتی که لحاظ، لحاظ استقلالی شد همانطور که
مرحوم حاجی در این حاشیه می‌فرمایند چگونه
ممکن است که مشخص برای وجود بشود؟ چون

عرض، بعد از تحقق موضوع، عارض می‌شود نه قبل از آن، و فرض ما بر این است که، وجود منبسط به چه نحو تشخص پیدا می‌کند؟ یعنی سراغ علت می‌گردیم، نه اینکه، حالا که این وجود تشخص پیدا کرد چه عوارضی بر آن حمل شد. بالأخره این وجود در مکان و زمان است. و بروزِ زمان، مکان، متی، این و اضافه، بر اینها رتبه بعد از تحقق موضوع است. یعنی وجود رتبه باید تحقق پیدا کند نه زماناً، و موضوع بر تقدّم اعراض تقدّم طبعی دارد نه تقدّم خارجی بنابراین، این اعراض، نمی‌تواند در اینجا مشخص باشد.^۱

^۱ سؤال: وقتی از نظر زمان یکی است و فقط رتبه او مقدم است. اگر تشخص متأخر هم باشد مسأله‌ایی نیست.

جواب: اینها جنبه حکایی دارند و علت برای تشخص نیستند. فرض کنید که اگر یک وجودی در خارج تحقق پیدا کرد، صرف وجودش در زمان خاص حکایت، از یک وجود می‌کند، یعنی بودنش نه اینکه در این زمان بودن، برای وجود زید علت بشود، علت چیزی دیگری است.

ما از بودن زید؛ در این زمان، بودن زید، در این مکان و بودن زید، دائم الاضافه نسبت به این جهات، پی‌ظمی‌بریم که زید باید تحقق خارجی داشته باشد. آیا سواد و بیاض علت برای وجود زید هستند؟ یا موضوعیت زید علت برای وجود سواد و بیاض است که لا بشرط اخذ شده است؟ بنابراین نمی‌توانیم اعراض را، حتی - لا بشرط - علت برای تشخص بدانیم البته همانطور که مرحوم حاجی در اینجا اشاره‌ای دارد اعراض جنبه حکایی دارند و حق هم با مرحوم حاجی است

بعد از اینکه وجودی متشخص شد می‌توان به اعتبارات عقلی، یک سری

پس تشخیص، علتش چیست؟ در سلسله عرضیه که نمی‌شود، در سلسله طولیه که خود تقدّم و تأخّر علت برای تشخیص است. یعنی یک وجود، وقتی در مرتبه ما فوق قرار می‌گیرد، همین در مرتبه مافوق قرار گرفتن، علت برای تشخیص اوست. چون وجودات عقول مفارقه و یا مفارقات نوریه که دارای جنس و فصل نیستند، جنس و فصل آنها انیت آنها است. یعنی ماده و صورت ندارند، پس شدت نوریه و ضعف نوریه و تقدّم رتبی بر تأخّر رتبی؛ علت تشخیص برای آنها است. این که اینها، در این رتبه واقع شدند علت تشخیص برای آنهاست.

اگر سؤال شود که تقدّم و تأخّر که از مقوله اضافه هستند و مقوله اضافه بعد از تحقق موضوع، عارض بر موضوع می‌شود و تقدّم یک وجود و رتبه

اعراض را از او انتزاع کرد. اگر ارتباط او با جهات خارج لحاظ شد می‌توانیم اضافه را انتزاع کنیم. اگر کیف او را لحاظ کردیم، تکیّف او را و اگر کمّ او را لحاظ کردیم تکمّم او را انتزاع می‌کنیم. اگر موقعیت، سر و بدن، دست و پای او را لحاظ کردیم وضع او را انتزاع می‌کنیم. اگر انتساب او را به جهات دیگری که جنبه ملکیت دارد لحاظ کنیم جده را از او انتزاع می‌کنیم. و هَلَمَّ جَرّاً. اینها بعد تشخیص زید، لا قبل التّشخیص زید و لا بنحو العلیّه بالتّشخیص زید، انتزاع می‌شود.

بر وجود دیگر، قطعاً در او لحاظ شده است پس
چطور ممکن است که علت برای خود آن موجود
بشود؟ یعنی علت، برای موجودیت آن موجود بشود
که موجودیت آن موجود، عبارۀ اخرای تشخّص و
عبارۀ اخرای تخصّص و تمیّز است.

در مدت و شدت، باز همین اشکال وارد
است. چه موقع شدت را، به موضوعی انتساب
می‌دهید؟ وقتی که در خارج وجود داشته باشد. آن
وقت این، نسبت به آن، شدید و آن، نسبت به این،
ضعیف است و یا این، نسبت به آن، قوی و آن،
نسبت به این، اقوی است. این اقوایت، شدت و
تقدّم از مقولات اضافه هستند و مقوله اضافه، از نظر
مفهومی داخل در مقولات هستند و وجود مقولات،
وجود بالعرض است و وجود بالعرض از وجود
معروض و موضوع خودش، تأخّر طبیعی دارد. اگر
بگوئید که منظور از تقدّم، مفهوم تقدّم نیست بلکه
مصادق خارجی تقدّم است و مرتبه در اینجا لحاظ
شده است. یعنی بودن وجود در این مرتبه علت برای
تشخّص آن است، کاری هم به تقدّم و تأخّر نداریم.

بخار آبی که از سطح دریا برمی‌خیزد و به طرف بالا می‌رود، ممکن است مراتبی را طی کند. در هر مرتبه‌ای که این بخار قرار بگیرد آن مرتبه، تشخیص برای آن مرتبه بخار است. گاهی اوقات که انسان در آسمان پرواز می‌کند چند مرتبه ابر می‌بیند. یعنی یک مرتبه ابر پایین است وقتی بالاتر می‌رود می‌بیند هنوز بالای سرش ابر وجود دارد. یک مقدار زیاد که بالا می‌رود می‌رسد به آن ابرها، تازه به آنجا که می‌رسد می‌بیند بالای سرش هنوز ابر است. این مراتب عدیده ابر است. اگر ابر بالایی، از مرتبه‌اش پایین بیاید نابود می‌شود و اگر آن پایینی به مرتبه بالایی برود نابود می‌شود. این بخار در هر مرتبه‌ای که قرار می‌گیرد مرتبه تشخیص وجودی او است. در این مرتبه، این نحوه ابر، منعقد شده است، در مرتبه بالایی آن مقدار منعقد شده، پس نفس مرتبه، علت برای تشخیص وجود است.

مطلبی که می‌تواند باعث تشخیص وجود باشد

این مسأله تا حدودی اشکال را در سلسله طولیه برطرف می‌کند و موجب می‌شود که تشخیص

را به شدت و ضعف و یا به تقدّم و تأخّر نسبت
بدهیم به این منوال که: آن وجودی را که خداوند از
جنبه تجردی در او بیشتر قرار داده است جنبه
تجردی او شدیدتر است. آن شدت تجردی نوریه،
تشخص او را به وجود می‌آورد. بنابراین عقول
مفارقة، ملائکه و تغییرات مخلتفه‌ایی که در این زمینه
شده است حکایت از این نکته می‌کنند که اگر یک
وجودی در مرتبه مافوق قرار دارد به این علت است
که شدت تجردی وجودیه او اقتضاء این را می‌کند و
چون وجود او مجردتر است لذا مافوق مرتبه پایین‌تر
قرار دارد پس شدت تجرد، عبارت است از تشخص
او به نحوی که اگر آن شدت را بردارید فقط همان
وجود منبسط باقی می‌ماند و اصلاً در اینجا رتبه‌ایی
نیست و یا اگر آن مرتبه مادون را بگیرید دیگر چیزی
باقی نمی‌ماند و همه یکی می‌شوند.

چون که بی رنگی اسیر رنگ شد *** موسی با

موسی در جنگ شد^۱

وقتی که این رنگ‌ها که عبارت است از: اختلاف

سلسله طولیه در تقدّم و تأخّر و شدت و ضعف و بالا و پایین و تو و من برداشته شد یک وجود، بیشتر باقی نمی ماند و همه سر یک کاسه و سر یک سفره می نشینند. اینها همه اش به خاطر این است که من خودم را بالاتر می بینم.^۱

^۱ سؤال: پس دیگر همه ای نیست.

جواب: بله، یک چیز است و همه چیز است؛ همه چیز است و یک چیز است. تمام این دعواها به خاطر شدت نوریّه است، همه به خاطر تقدّم و تأخّر است و به خاطر اولیّت و اولویّت است. من می گویم: من اوّل، او می گوید: نه من اوّل، من از - السابقون - هستم، آن وقتی که ما خدمت آقا بودیم تو کجا بودی، پس ما مقدمیم، این حرفها همه اش از کثرات است. به شما قول می دهم از مقام هوهویت پایین بیایم کثرت شروع می شود تا به این دعواها برسد. منتهی بعضی از کثرات، کثرات نوریّه است که حجابهای نور است و بعضی از کثرات، کثرات ظلمانی است که همین دعواها و حجابهای نفسانی را شامل می شود. معاذنا الله من ذلک.

سؤال: آیا تشخص به معنای تحقق و مواقع کثرات، به معنای امتیاز است؟
جواب: هیچ فرقی بین تمیّز و بین تشخص و تخصّص نیست. یعنی امتیاز را می توانیم از آثار تشخص بدانیم. وقتی یک شیء متشخص شد طبعاً از مابقی امتیاز دارد. امتیاز نوعی دارد یعنی بالجنس امتیاز دارد. و لیکن تشخص و تخصّص آن، خیلی با هم فرق ندارند.

سؤال: تشخص یک امر ذاتی، برای هر چیزی است؟
جواب: امتیاز هم یک امر ذاتی است. لیکن ما سراغ علت می گردیم که علت برای تشخص چیست؟

سؤال: وقتی ذاتی شد دیگر علت نمی خواهد؟
جواب: بله، آن وجود منبسط تعین ندارد؛ قابل اشاره نیست و مرتبه ندارد. و علت معنا ندارد، معلول هم معنا ندارد. تمام اینها، در وقتی است که بخواهد تشخص پیدا کند یعنی بخواهد آن عقل فعّال تحقق خارجی پیدا کند. آنجا تازه، این اوصاف به رویش باز می شود. آیا عقل فعال بالاتر است یا من باب مثال عقول مفارقه و کدام جنبه عللی دارند؟

الشیء ما لم یتشخص لم یوجد

سؤال: خود آن مطلق بودن، برای خودش تشخیص نیست.

جواب: وجود یا بنفسه و بحقیقته تشخیص دارد که این تشخیص واجب الوجود است یعنی واجب الوجود در مقام هوهویتش تشخیص دارد. چون «الشیء ما لم یتشخص لم یوجد» و چون واجب الوجود، وجود است و اصل الوجود و موجود بالذاته و مستغنی از غیر است پس نفس وجود، خودش موجب تشخیص و موجودیت خودش است که از آن صرف نظر کردیم. می‌رویم سراغ مراتب پایین‌تر، تشخیص مراتب طولیه به چیست؟ آنها که جنس و فصل و صورت و ماده ندارند وضع و سایه ندارند. پس به چه تشخیص دارند؟

آیا وجود خارجی دارند یا ندارند؟ ما آنچه را که در خواب می‌بینیم وجود خارجی دارد منتهی وجود خارجی مثالی و بالأخره یک تشخیصی دارد. شما شب زید بن ارقم را خواب می‌بینید، زید بن ارقم با کوزه‌گر سر محله فرق می‌کند. می‌گویید دیشب زید بن ارقم را خواب دیدم نه قصاب یا بقال را. پس این تشخیص را در خواب احساس می‌کنید و بر این حکم بار می‌کنید و ترتیب اثر می‌دهید و در بیداری به دنبالش می‌روید؛ شما را راهنمایی می‌کنند که این کار را بکن و این کار نکن. اینها به دلیل تشخیص خارجی است، خیال که نیست. اینها مربوط به عالم مثال است.

آیا بالاتر از عالم مثال تشخیصی داریم یا نداریم؟ می‌گوییم داریم. این همه مسائل کلیه که به ذهن شما بدون صورت وارد می‌شود همین مسائل ریاضی، آن صورت مسأله کلیه که بدون صورت است، آیا تشخیص دارد یا ندارد؟ آیا در ذهنتان احساس می‌کنید یک همچنین قضیه‌ایی که در ذهن شما انجام شده یا نشده است؟ در حالی که صورت ندارد. شما یک قضیه ریاضی را بدون صورت در ذهنتان حل می‌کنید، یک قضیه جبری را، یک معادله را در ذهنتان حل می‌کنید، بدون اینکه بگویید آن معادله صورت ندارد و بدون اینکه در ذهن شما زنی بیاید؛ بچه‌ایی یا فرزندی بیاید نه حسن می‌آید، نه تقی می‌آید و نه چیز دیگری. صرف قضیه کلیه می‌آید. این دیگر صورت مثالی ندارد، این مافوق مثال است. و مربوط به ذهن شما است.

بالاتر می‌رویم آنچه را که مربوط به عقول است و مربوط به عوالم ربوبی است، آنچه که مربوط به عقول مفارقه و مفارقات نوری است، تشخیصات خارجی دارند منتهی این تشخیصات خارجی صورت و ماده و جنس و فصل و امثال ذلک ندارد.

سؤال: تشخیص به عنوان همان تحقق است؟

جواب: بله.

سؤال: تحقق با تعین یا بدون تعین؟

جواب: تحقق که بدون تعین، معنا ندارد. تعین واجب الوجود عین تحقق و

تمام این دعوایها به خاطر شدت نوریه است

عین وجود اوست، تعین او عین ماهیت اوست. «الحق ماهیته انیته» ماهیت یعنی تعین ماهیتش که همان انیتهش است، همان عین خارجی، واقعیتش هم همین است. اصلاً عین خارجی، فقط ذات حق است.

ظهور حق مراتبی دارد

سؤال: پس این بحث‌ها باید جمع شود. بحث تشخیص به همان علت فاعلی برگردد و بگوئیم همان ظهور حق است که در هر مرتبه‌ای ظهور پیدا کرده است؟

جواب: ما همین را می‌گوئیم؛ ظهور حق به جای خودش محفوظ اما این ظهور حق مراتبی دارد یا ندارد؟ بالأخره حق در مظاهر مختلف جلوه‌گر شده یا نشده است؟ شما از آدم زیبا خوشتان می‌آید یا از آدم زشت؟ نمی‌گویید که این، حق است. بلکه می‌گویید من این را می‌خواهم. اینکه می‌گوئید من این را می‌خواهم، این مربوط به چیست؟ چون این مظهر، امتیازی از این مظهر دارد و این تشخیص با این تشخیص افتراق دارد. و چون ذوق سلیم بالطبع لطیف و ظریف را اقتضاء می‌کند لذا به آن جمیل، رغبت بیشتر دارید. ما اسم تمام اینها را تعین می‌گذاریم. امتیاز می‌گذاریم، تخصص، تشخیص یا تحقق می‌گذاریم. در اینکه ظهورات حق است حرفی نداریم منتهی ظهور حق مختلف است؛ ظهور حق در مرتبه نور است، یا ظهور حق در مرتبه ظلمت است، ظهور حق در مرتبه عقل است یا ظهور حق در مرتبه نفس است. تمام اینها ظهورات حق است. ظهور حق در مجرد محض است، ظهور حق در ماده محض است که همان صورت ماده باشد. آجر ظهور حق است، آن مثل نوریّه هم ظهور حق‌اند.

وقتی علت تشخیص، مرتبه است، پس علیّت به چه معناست؟

سؤال: وقتی علت تشخیص، مرتبه است؟ پس علیّت به چه معناست؟ می‌گویند تقدّم و تأخّر است؟

جواب: به این جهت می‌گویند که در سلسله طولیّه، یک علیّت برای تحقق خارجی نیاز است. ظهور حق بدون رتبه معنا ندارد. حق، ظهور در مقام علیّت کند ولی علت متقدّم بر معلول نباشد، یک همچنین چیزی نمی‌شود. بنابراین آنچه که موجب شده است که علت، تشخیص خارجی پیدا کند، تقدّم او بر معلول است. یعنی اگر بین علت و معلول یک لحاظ کنیم قطعاً می‌بینیم که علت باید در مرحله مافوق باشد و معلول در مرحله پایین باشد. این مافوق بودن علت برای تشخیص است. این مربوط به خود وجود خارجی است.

نظر مؤلف در باب علت تشخص

اما آنچه که به نظر حقیر می‌رسد این است که:

یک وقت بحث، بحث حکایت و مرآتیت عوارض متشخص است و یک وقت بحث، بحث علیت برای تشخص است و آنچه که علت برای تشخص است چیست؟ مثال بخار، که عرض کردیم، اگر در آن مثال، دقت کنیم می‌توانیم به این مطلب برسیم که این بخار که از زمین تصاعد پیدا می‌کند و به سمت بالا حرکت می‌کند دارای یک سری علل و عوامل و شرایط و مقارناتی است که آن علل و عوامل و شرایط و مقارنات و مصاحبات، آن بخار را در

هر مرحله‌ایی به صورت خاص و مشخص درمی‌آورند. یعنی وقتی ابر از سطح دریا تصاعد پیدا می‌کند یک سری عواملی دارد. دارای یک خصوصیات و یک نوع استعدادها و ذاتی و جوهری است که به واسطه آن استعدادها و موادی که در آن بخار وجود دارد، جوهری و ثقل و خفتی که در او وجود دارد. بر حسب خصوصیتی که دارد و تصاعد

می‌کند با توجه به آن علل و آن شرایط در یک مرتبه قرار می‌گیرد به طوری که امکان صعود از آن مرتبه به مرتبه بالاتر وجود ندارد الا اینکه آن شرایط تغییر پیدا کند. یعنی هوا، برودت، خود آن خفت و ثقلت آن بخار گرمای شمس و بادهای دست به دست هم می‌دهند. این را در این مرتبه نگه می‌دارند. وقتی در این مرتبه نگاه داشتند آن وقت ما آنها را مشاهده می‌کنیم. قبلاً که مشاهده نمی‌کردیم. ما فقط زمین و آسمان را می‌دیدیم، این تاری به خاطر این است که بخار دارد به بالا می‌رود، اما چه موقع ما این بخار را مشاهده می‌کنیم و به عبارت دیگر چه وقت این بخار تعین و تشخیص پیدا می‌کند و قابل اشاره حسیه است؟ وقتی که آن شرایط باعث بشوند که این بخارها به صورت یک اجتماع در بیایند.

مؤلف: علل و عوامل خارجی علت برای

تشخیص است

پس علت برای تشخیص، رتبه شد یا علت

تشخیص آن علل و عوامل است؟ آن علل و عوامل

خارجی علت برای تشخیص است. وقتی آن علل و

عوامل خارجی این را، در آن رتبه؛ نگه داشت کشف می‌کنیم که این بخار باید در این رتبه باشد تا اینکه تشخیص پیدا کند. یعنی رتبه، کاشف و حکایت و اماره برای تشخیص است نه علت. علت، آن نسبت و ارتباطی است که بین علت و معلول است. اینگونه نیست که چون علت بالاتر است پس علت برای معلولی است اقتضای ذاتی علت تأثیر گذاشتن در معلول را، می‌کند و چون اقتضاء ذاتی دارد کشف می‌کنیم که باید بالاتر باشد. بالاتر بودن یک جنبه نسبی است. وقتی یک شیء جنبه علیت نسبت به معلول داشت و این جنبه علیت را اعمال کرد، معلولی از او بوجود می‌آید، این اقتضاء ذاتی علت، در معلول است که موجب تعیین معلول و تحقق خارجی و به وجود آمدن عین خارجی معلول است. وقتی که اینگونه شد عقل می‌گوید تا یک شیء در مرتبه اقوائیت از شیء دیگر نباشد نمی‌تواند تأثیر کند. تا یک شیئی در مرتبه مافوق از شیء دیگر نباشد نمی‌تواند مؤثر باشد. لذا همیشه می‌بینید که مرد جنبه فاعلی دارد، چون همیشه در رتبه مافوق از

مؤلف: علت اصلی تشخص وجود منبسط در

مراتب مختلف جعل است

بنابراین آن علت اصلی که موجب، برای تشخص وجود منبسط، در مراتب مختلف می شود؛ جعل است. منتهی آن جعل، اگر به علت تعلق بگیرد تقدّم را، از او انتزاع می کنیم، تفوّق و شدت را انتزاع می کنیم، و اگر آن جعل، به معلول تعلق بگیرد تأخّر را انتزاع می کنیم؛ ضعف را، تأخّر جوهری و مجرد جوهری را، انتزاع می کنیم و امثال ذلک!^۲

بنابراین علت برای تشخص جعل است و تمام آنچه را که مرحوم آخوند ذکر فرمودند از

^۱ یک وقت ما به شیراز داشتیم می رفتیم دیدیم که مهماندار هواپیما دائماً می گوید خانم‌ها و آقایان، صبح بخیر، یا مثلاً یک ربع مانده به شیراز، و از این قبیل امور، صندلی او جلوی ما بود و ما هم گاه گاهی با ایشان می خندیدیم، وقتی خواستیم پیاده شویم - گفتم: آقا! چیزی در دل من عقده شده است - حالا، همه مردم هم ایستاده‌اند. - این همه گفتید خانم‌ها و آقایان؛ آخر مگر ما مردها آدم نیستیم، آخر مگر ما مردها دل نداریم، یک بار هم بگو، آقایان و خانم‌ها او هم گفت: آقایان و خانم‌ها. یک مردی ریش تراشیده‌ای هم بود، گفت: حاج آقا! قربان دهانت بروم. یک خانمی هم از این حرف بدش آمد و گفت: نه! خیر. گفتم: هر چه می خواهید بگویید؛ آقایان که بالای خانم‌ها هستند.

^۲ سؤال: منظور همان مشیت است؟
جواب: بله، همان مشیت است.

مراتب، رتبه، تقدّم یا اعراض که جنبه مرآتیت دارد،
تمام اینها حکایت هستند و آیات برای تشخیص
هستند نه علتِ برای تشخیص.